

از سمرقند چو قند: شعر ازبکستان

پروفسور رحیم مسلماتیان قبادیاتی

ازبکستان برگشته به عنوان سردبیر و دبیر بخش ادبیات و هنر در روزنامه‌ی **آواز تاجیک** مشغول شد. جانی بیک شعر و غزل و رباعی و دوبیتی بسیار سروده که یک دوبیتی به قلم می‌آید:

ره من از سر دنیای عشق است
سرم چون کاسه‌ی سودای عشق است
چراغ محفل عشق است چشمم

دل من توشه‌ی فردای عشق است
• همراقل دوران (متولد ۱۹۳۸م) سمرقندی‌ست شاعری رباعی‌سرا:

برخیز دلا! تا غم ایام خوریم
یک جرعه ز می برای «خیام» خوریم
دستی به تفاق^۵ داده، خرم باشیم

باشد که چو ماه آسمان، شام خوریم
• حیات نعمت سمرقندی (متولد ۱۹۴۳م) خود گفته که «سمرقندی» است؛ در چهارسالگی گرفتار فلج می‌شود؛ سال ۱۹۸۲م دانشسرای عالی صدرالدین عینی شهر سمرقند را با درجه‌ی عالی به پایان می‌رساند؛ سال ۱۹۹۰م مرکز فرهنگ تاجیکان سمرقند را تاسیس می‌کند و تاکنون هم ریاست آن را بر عهده دارد، هر هفته شاعران و ادیبان جمع می‌شوند. وی سفرهای بسیاری انجام داده است به ایران، انگلستان، آمریکا و تاجیکستان. سالی، حدود یک هفته گرسنه‌نشینی داشت که بنده نیز دیده است؛ گروه بزرگی گواهی‌نامه‌ی ازبکی داشتند به تاجیکی تبدیل دادند.

غزلی به قلم می‌آید که «عمر گل» عنوان دارد:
زندگی چون صیحدم بر روی غنچه، شبنم است
گرچه شبنم بهر غنچه، هم‌چو آب زمزم است
اشک گل پیوسته با شبنم شود، ریزد به خاک
زان که داند مثل شبنم عمر گل از کم، کم است
یک نگاه محرمانه، بین مرد و زن نماند
با همه نامحرمی، محروم محرم، محرم است
آدم و حوا ز جنت رانده شد، این کم مگر
در حیات بی‌بقا هم، روی جنت محکم است

کور و کر شد چشم و گوش دل ز عمر غفلتی
چشم و گوش غفلتی را، خودشناسی مرهم است
گر بررسی از چه غم اندر غم است عمر «حیات»؟
زان که خاک ملت، از رود سغد درغم^۶ است

• روشن احسان (تولد سال ۱۹۴۵م) در سرخان دریا به دنیا آمده، سمرقند رفته، در دانشگاه زبان و ادبیات تاجیکی تحصیل کرده، به زادگاه

□ دکتر ابراهیم خدایار کتاب ارزشمندی از شعر معاصر تاجیکی ازبکستان تألیف کرده است: «از سمرقند چو قند»^۱ با سخن گرمی در پیشگفتار: «پیوندهای اسطوره‌ی سرزمین اهورایی ماوراءالنهر با سرنوشت ایران‌شهر و تمدنش که در قرون بعدی به تاریخ واقعی مردمان این دو منطقه تبدیل گشته است آن‌گونه ناگسستی درهم تنیده شده است که تصور یکی، بدون دیگری امری ایترو و ناتمام می‌نماید»^۲.
با عرض معذرت که نقل قول طولانی می‌شود: مولف در ادامه سخنی می‌گوید که هم تلخ است و هم گواراست:

«اگر این سرزمین را... منظور وراورد... در درازنای تاریخ پیدایش آن نتوان از نظر جغرافیایی و سیاسی متعلق به ایران دانست - و هیچ ضرورتی نیز در این کار احساس نمی‌شود - پیوند همیشگی آن با جهان ایرانی و ایران‌شهر امری انکارناشدنی‌ست و اگر مردان آن سرزمین در مقاطعی از تاریخ خویش، علیه ایران‌شهر شمشیر کشیدند قلم فرهیختگان و زبان شاعران و ادیبانش هرگز زبان و ادبیات فارسی را بیگانه نمی‌دانستند و این گونه بود که علی‌رغم جدایی، سرنوشت کامل سیاسی و جغرافیایی این منطقه در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی با ایران، که به دنبال تشکیل سلسله‌ی صفویه و شبانیان در ایران و ماوراءالنهر رخ داد؛ این منطقه هرگز از نظر فرهنگی از ایران و جهان ایرانی جدا نشد»^۳.

سخن از شکسته‌شدن زبان‌های ملی هم رفته است که واقعیت دارد. مولف می‌گوید: «در این سال‌ها جایگاه زبان روسی در تمام جمهوری‌ها به‌عنوان زبان نخست دولتی استحکام یافت و زبان‌های بومی قزاقی، قرقیزی، ترکمنی، ازبکی و تاجیکی برای تعلیم و تربیت و تفهیم و تفاهم در جایگاه دوم قرار گرفت»^۴.

باید گفت که در زمان شوروی تنها زبانی که می‌توانست اصلیت خود را تا اندازه‌ی حفظ کند، زبان تاجیکی بود. دلیلش هم این است که تاریخی قدیمی دارد. نخستین مثال کتبی این پاره شعر است که در سال ۵۶ ه.ق. گفته شده است: کور خمیر آمد / خاتون دروغ‌کنده
سعید ابن عثمان به بخارا لشکر کشید، خاتون - ملکه‌ی بخارا - آشتی کرد؛ سعید سمرقند رفته جنگی شدید پیش آمد؛ در روز سوم چشم سعید کور شد؛ و در بازگشته جوانان بخارایی مسخره کردند- از «امیر» خمیر ساختند.

نویسنده، محیط ادبی و فرهنگی ازبکستان را به ۵ مرحله تقسیم کرده است: تاشکند، سمرقند، سرخان دریا، فرغانه، بخارا.
در کتاب دکتر خدایار بیست نفر از سخنوران به قلم آمده است. مناسب است که چندی به‌طوری کوتاه معرفی شود.

• جانی بیک قوناقف (۱۹۴۱-۱۹۹۹م) شاعری شیرین‌زبان، در ازبکستان به دنیا آمده، در خجند تاجیکستان تحصیل کرده، دوباره به

خویش برمی‌گردد. این شاعر غزل‌سرا غزل بسیار سروده است که یکی این است:

هادی مشرق‌زمین، دریای عمان، تاجیکم
از سموم تنگ‌چشمان، سینه‌بریان تاجیکم
صیقل روی زمین، گردیده خاک پاک من^۷
ذره ذره زر ببخشم از زرافشان، تاجیکم
از بخارا تا ثریا، غلغل شعر و نوا
مخزن علم و ادب را در غلطان، تاجیکم
آهوی زخمی زبان را، تیغ سینا کرده است
آهوی زخمین دنیا، در کهستان، تاجیکم
چون عقابان، آشیانم در بلندی‌ها بود
قیمتم لعل بدخشان، از بدخشان، تاجیکم
«رودکی»، «سعدی» و «حافظ» ملک دل‌ها را گرفت

«روشن» احسان تو، من مرغ غزل‌خوان تاجیکم
● **اکبر پیروزی** (متولد ۱۹۴۷م) سمرقندی‌الاصول؛ در دانشکده‌ی زبان‌های خارجی دانشگاه دولتی سمرقند تحصیل کرده است؛ در روزنامه و هفته‌نامه‌های **آواز سمرقند** و **سمرقند** همکاری داشته است. نخستین مجموعه‌ی شعرش را که **طوفان گل** عنوان دارد، سال ۱۹۹۱م به‌چاپ می‌رساند؛ بیش‌تر شعر آزاد می‌گوید که یکی «نوروزی» است.

سحر با شبنم روی گل سرخ،

آیا دلدار!

روی خویش را شوی.

چو رو شویی،

تو شه بوی ورا بویی.

چو می‌بویی،

به مرغ خوش‌نوا گوی:

«جهان زیبا شده هنگام نوروز،

سرای مرغ! حسن فصلی فیروز...»

● **سلیمان خواجه‌نظر** (تولد ۱۹۴۷م) بیش‌تر با دوبیتی‌سرایی مشغول بوده است؛ اصلاً سرخان دریایی است؛ وی هم سمرقند می‌رود، در «دانشسرای تربیت معلم» تحصیل می‌کند؛ پس از انجام تحصیل به زادگاه برمی‌گردد و در مدرسه‌ی «سر آسیا» به تدریس مشغول می‌شود. وی نخستین شعرهایش را در سمرقند می‌سراید. یکی از دوبیتی‌های سلیمان این است:

نگاه گل، رموز از ما بیاموخت
فلک با آن همه سالاری خویش
چراغ غنچه، سوز از ما بیاموخت
طریق شام و روز از ما بیاموخت

● **حضرت صباحی** (متولد ۱۹۴۸م) به گفته‌ی دکتر خدایار (گفته‌اش درست هم هست)، «فرزند برومند و شاعر خردمند سمرقند» است. ادامه از یادداشت بالا: «حضرت محمد قل اف مشهور به حضرت صباحی در سال ۱۹۴۸م در شهر سمرقند به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر گذراند و در سال ۱۹۶۶م برای ادامه‌ی تحصیل راهی جمهوری تاجیکستان شد؛ سفری که بیش از ۳۲ سال به درازا کشید. وی در سال ۱۹۷۱م مقطع کارشناسی روزنامه‌نگاری دانشکده‌ی زبان و ادبیات تاجیکی دانشگاه دولتی تاجیکستان را به پایان رساند و پس از فراغت از تحصیل در همین کشور رحل اقامت

افکند. حضرت صباحی تا سال ۱۹۷۶م به‌عنوان خبرنگار و مدیر مسوول بخش «ادبیات و هنر» روزنامه‌ی **جوانان تاجیکستان** مشغول به کار بود. وی از سال ۱۹۷۶ تا سال ۱۹۹۶ به مدت ۲۰ سال در پژوهشگاه تاریخ، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان با سمت مدیر بخش هنر و کارشناسی ارشد به تحقیق و پژوهش پرداخت؛ ضمن آن‌که در خلال همین ایام توانست در انستیتوی هنر مسکو از پایان‌نامه‌ی نامزدی دکترای خود با نام «ادبیات فارسی تاجیکی در پرده‌ی سینما» دفاع کند. این موفقیت برای شاعر در سال ۱۹۸۰م رخ داد. صباحی در سال ۱۹۹۸م به سمرقند بازگشت و در روزنامه‌های تاجیکی این شهر از جمله **آواز سمرقند** (تاسیس ۱۹۹۰) و **آیینه** (تاسیس ۲۰۰۰م) مشغول به کار شد. این بازگشت دیری نپایید، چرا که سرنوشت، شاعر را به وطن فردوسی، ایران‌شهر کشاند. صباحی در سال ۲۰۰۰م به ایران آمد و هم‌اکنون به همراه همسرش محبوبه نعمت‌زاده (تولد ۱۹۴۹م)، شاعره و نویسنده‌ی کودکان و نوجوانان در ایران به فعالیت فرهنگی و علمی مشغول است.^۸

در این کتاب از صباحی ۱۶ شعر آمده است اما یکی هم یادداشت نمی‌شود، چرا که در بالای متن بیش‌تر ذکر شد. افزودنی‌ست که این عزیز با بنده نیز دوستی صمیمانه دارد.

● **شادی کریم** (تولدش ۱۹۵۳م) در استان سرخان دریا به دنیا آمده است. برای ادامه‌ی تحصیل رهسپار دوشنبه پایتخت تاجیکستان گشت و در دانشگاه دولتی تاجیکستان مشغول به تحصیل شد. وی در سال ۱۹۷۶م مقطع کارشناسی رشته‌ی زبان و ادبیات تاجیکی را با موفقیت به پایان رساند. شادی کریم تا سال ۱۹۹۲م نزدیک به ۱۶ سال در تاجیکستان ماند و به شغل معلمی پرداخت تا این‌که در این سال به وطن بازگشت و در شهرک خلق آباد ناحیه‌ی میزرباط استان سرخان دریا اقامت گزید. وی هم‌اکنون در این شهر معلم زبان و ادبیات تاجیکی است.^۹

غزلی کوتاه می‌آید، در چهار بیت:

یاران پیاده‌اند و رقیبان سواره‌اند

کوچی مقیم و مزدم بومی آواره‌اند

رستم درون چاه بلا جان همی‌کند

هم‌کاسگان دون به ثنای زواره‌اند^{۱۰}

بیگانه‌پروران چه می‌ناب می‌خورند

مردان مرد هم‌نفس دُرد خواره‌اند

لیک می‌زنند به نجوای دشمنان

اما به حرف دوست‌سزان، سنگ خاره‌اند

● **سعیده سینوی** (تولد ۱۳۶۳م) در روستای دهنو استان سرخان

دریا به دنیا آمده، تاجیکستان رفته، در دانشسرای تربیت معلم تحصیل

کرده، دوباره به زادگاه برگشته، به تدریس مشغول شده است. یک غزل

کوتاه بانو سعیده این است:

هر چه باشم، هم به قصد دشمنانم زاده‌اند

رغم هر دشمن، جزای بی‌امانم زاده‌اند

بهر ناکس‌های خودبین بدگمانم، وه چه خوش!

مادر دربادل بی‌خانمانم زاده‌اند

کی مرا پروا بود از این چنین بی‌خانگی؟

چون مرا در هر دل زیبا مکاتم زاده‌اند

برگ سبزی در میان بوستان پرخزان

چون «سعیده» مهربان و خوش‌زبانم زاده‌اند
○ ظفر صوفی فرغانی (تولد ۱۹۶۴م) در ناحیه‌ی سوخ استان فرغانه به‌دنیا آمده، سال ۱۹۸۱م سمرقند می‌رود، در دانشکده‌ی زبان و ادبیات تاجیکی تحصیل می‌کند؛ مدتی در تاجیکستان زیسته، سال ۱۳۷۶ش / ۱۹۹۷م به ایران می‌آید. اکنون هم در همین کشور به‌سر می‌برد (و دوستی و آشنایی با بنده هم دارد).

از این شاعر در کتاب **از سمرقند چو قند**، ۱۵ عنوان شعر و ۱۴ دوبیتی به قلم آمده که یک دوبیتی یاد می‌شود:

مکانم مزرع ناموس و عاز است وجودم عالم سوز و شرار است
دل من با غم ملت بسوزد تو را با زادگاه من چه کار است؟
جعفر محمد ترمذی (تولدش سال ۱۹۶۸م) «مشهورترین شاعر محیط ادبی ترمذ»؛^{۱۱} سال ۱۹۸۶م تاجیکستان رفت، سال ۱۹۹۳م مدرک کارشناسی زبان و ادبیات تاجیکی را در دانشگاه دولتی تاجیکستان به‌دست آورد؛ به زادگاهش برگشت، با تدریس زبان و ادبیات در دانشگاه ترمذ مشغول شد؛ سال ۱۹۹۸م تاشکند رفت؛ و اکنون هم آن‌جا به تدریس مشغول است. وی بارها به ایران هم سفر کرده است، بنده هم به دیدارش مشرف شده‌ام. چندی از شعرش را نیز به‌چاپ رسانده، جعفر محمد در سرودن شعر ممتاز است. شعر آزاد هم می‌گوید.

یک غزل مثال می‌آید که هر بیتش مسجع می‌باشد:

به خدا سوگند که فروغ چشم آریانت منم

به کلام الله سوگند که فارسی‌زبان، ز دوده‌ی «سلمانت» منم
به خاک سوگند که ذره‌ی ز خاک آستانت منم
به آب سوگند که قطره‌ی ز دریای بیکرانت منم

به آفتاب سوگند که لمعه‌ی ز نور مهر مهر پرستانت منم

به آتش سوگند که پور موبد موبدانت منم
به اوستا سوگند که «هرمزی» کیش، به‌رغم اهریمنانت منم
به هزار و صد سوگند که هزار و صدمین نسل آل «سامانت» منم
به شعر سوگند که «جعفر» رودکی خوانت منم

به هستی‌ام سوگند که نیم جان من تویی و نیم جانت منم

○ شهزاده (تولدش سال ۱۹۷۵م) در روستای «اقسای» ناحیه‌ی «پست درغم» استان سمرقند به‌دنیا آمده. تحصیلات عالی را در سمرقند به پایان برده است. دکتر خدایار درست گفته: «شهزاده، گردآفرید زمانه‌ی ماست».^{۱۲} نخستین مجموعه‌ی صبر سنگ که به بنده هم رسیده است، سال ۱۹۹۸م چاپ شده، با پیشگفتاری از حضرت صباحی، چند شعرش در روزنامه‌های ایران هم معرفی شده است. با عرض معذرت که این یادداشت طولانی می‌شود، به ناچار شعر آزادی می‌آید که «من و آفتاب» عنوان دارد:

ماه برنیم آینه‌ی که جمال خود بینم

ستاره‌ها را چو اشک خدا چینم

من از پرده‌ی تاریک و دیوار شب

به خدا، بی‌می‌ندارم.

از رنگ شب به چشمان اختران

سرمه می‌کشم.

از شبینم لبان شکوفه‌ها.

شراب بوسه می‌چشم.

من عاشق روزم

روز آفتابی.

من عاشق آفتابم...

من روزی به چشمان تو می‌روم فرو،

خدا را می‌لیم و بازپس؛

می‌بخشم به تو

ای آفتاب من!

خود آفتاب می‌شوم از تو.

○ پریسا (تولدش سال ۱۹۸۰م) جوان‌ترین شاعره‌ی محیط ادبی سمرقند، فرزند برومند استقلال. سعادت‌علی‌اوا در تاریخ هفتم دسامبر سال ۱۹۸۰م در سمرقند چشم به‌جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدرسه‌ی تاجیکی زادگاهش در سال ۱۹۹۸م به اتمام رساند. وی در همین سال برای ادامه‌ی تحصیل به دانشگاه دولتی سمرقند وارد شد و آن را در سال ۲۰۰۳ به اتمام رساند. نمونه‌ی شعرهای این شاعره از سال ۱۹۹۹م نخست با تخلص «پروانه» در روزنامه‌های ازبکستان و تاجیکستان منتشر شد. وی در سال ۲۰۰۲م اشعار خود را با تخلص «پریسا» در دفتری به‌نام «مروارید عشق» در شهر سمرقند به‌چاپ رساند.^{۱۳} وی شعر آزاد هم سروده، غزل هم گفته که یکی می‌آید:

به یاد آبشارانت من لب‌تشنه‌ گریانم

آلم‌های دل زارم به روی صفحه افشانم

چو «قیس» اندر دل صحرا، ز رخسار تو محروم

گریزان پا ز هر مکر و ز هر نیرنگ و هذیانم

طوری که اشاره شد، در این کتاب بیست نفر عزیز معرفی شده

است، اما بنا بر امکان، نام شریف همه به قلم نیامد. و در پایان باید اشاره

کرد که دکتر خدایار عزیزان را با نظر داشت سال

قلم آورده

است. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- از سمرقند چو قند (گزیده‌ی شعر معاصر... می‌تاجیکی ازبکستان)، تألیف دکتر ابراهیم خدایار، تهران، ۱۳۸۴، ۶۰۸ صفحه مس + ۲۲ برگ.

۲- از سمرقند چو قند، ص ۲-۳. از سمرقند چو قند، ص ۴-۴. از سمرقند چو قند، ص ۱۱.

۳- نشینی، نشینی. ۶- درغم نام رودخانه، معنی «غمگین» بودن را هم دارد.

۷- اشاره‌ی به شهر سمرقند. ۸- از سمرقند چو قند، ص ۳۱۲.

۹- از سمرقند چو قند، ص ۲۴۰-۱۰. برادر رستم.

۱۱- از سمرقند چو قند، ص ۴۸۶-۱۲. از سمرقند چو قند، ص ۵۶۸.

۱۲- از سمرقند چو قند، ص ۵۹۰.

برای یکی از اهل قلم

علی‌اکبر غیور (آسان) - شیراز

با لوح و کلکات این همه جور و جفا کنند

تا پیش قیس، خانه‌ی لیلی بنا کنند

صد مرد بایدت که مگر نسل بعد ما

آیند و نقش خامه‌ی تو برملا کنند